

بسم الله الرحمن الرحيم

## بررسی ادبی روایت «مَنْ كَذَبَ أَفْسَدَ مُرُوتَهُ»

سید حسن رمضان‌نژاد

سید حسین رمضان‌نژاد

### چکیده

دستور به ترک دروغ حتی به شوخی، از ناحیه معصومین نشانه بزرگ بودن گناه دروغ است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: دروغ، جدی و شوخی آن صحیح نیست و درست نیست که یکی از شما به فرزندش وعده‌ای بدهد و به آن عمل نکند همانا دروغ به نادرستی و انحراف رهنمون می‌شود و به آتش هدایت می‌کند اگر پدری به وعده‌اش عمل نکند از آنجا که فرزندان از والدین خود، رفتار را آموزش می‌بینند، دروغ‌گویی را یاد می‌گیرند. روایتی دیگر امیر مؤمنین (علیه السلام) که می‌فرماید: «مَنْ كَذَبَ أَفْسَدَ مُرُوتَهُ» یکی از روایاتی است که در مذمت دروغ وارد شده است. این مقاله برای تبیین مفهوم این روایت و مراد حضرت امیر (علیه السلام) این روایت را از چهار جهت بررسی کرده است؛ از لحاظ مفهوم لغوی واژگان، تجزیه و ترکیب، و فصاحت و بلاغت این روایت. و در پایان به این نتیجه می‌رسد که این روایت در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد.

### کلید واژه

دروغ، مَنْ، کذب، افسد، مروته

دروغ به معنای سخن نادرست، (برگزیده فرهنگ قرآن، ص ۳۶۹) خلاف حقیقت و واقعیت، (التحقیق، ج ۱۰، ص ۳۴) قول ناحق و به معنای نقل گفتاری از کسی که آن را نگفته است، (نثر طوبی، ۲۳۱) می باشد. اصل آن در گفتار است؛ گذشته باشد یا آینده، وعده باشد یا غیر آن. (مفردات راغب، ص ۷۰۴) ضد صدق و (لسان العرب، ص ۵۰، المنجد فی اللغة، ص ۶۷۸) خبر از خلاف واقع چه به صورت عمد یا سهو، (مصباح اللغة، ص ۶۷) آمده است. در اصطلاح همان اظهار امر خلاف واقع و سخن بر خلاف حقیقت را دروغ گویند و یکی از بزرگترین و بدترین صفات انسان دروغ گفتن است. (آفات زبان، ص ۶۷)

در قرآن کریم آیات متعددی در مذمت دروغ گفتن وجود دارد. از چند آیه قرآن استفاده می شود که دروغگو مستحق لعن و سزاوار خشم پروردگار است. (نور، ۷) خداوند در سوره صف می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید چرا سخنی می گوید که عمل نمی کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویند که عمل نمی کنید.» (صف، ۲-۳) در جایی دیگر از قرآن کریم، خداوند متعال می فرماید: «تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری،) دروغگویان واقعی آنها هستند.» (نحل، ۱۰۵) با توجه به این آیه، فرد دروغگو به قدری از سوی خداوند مورد مذمت قرار گرفته که او را بی ایمان معرفی کرده و هیچ فرد بی ایمان مؤمن تلقی نمی گردد. در قرآن آمده است: «خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند.» (زمر، ۳)

دروغ دارای عوارضی است که برخی از پیامدهای دروغگویی عبارتند از: بی اعتباری دروغگو (کافی، ج ۶، ص ۳۳۹)، از بین رفتن ایمان دروغگو (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۷)، بی آبرویی (سفینه البحار، ج ۷، ص ۴۵۵) فقر (کافی، ج ۲، ص ۳۴۱)، فراموشی (مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۸۸) و دوزخ و عذاب الهی (غرر الحکم، ص ۲۲۰)

یکی از روایاتی که در مذمت دروغ وارد شده است، روایت امیر المؤمنین است که می فرماید: «من کذب أفسد مروّته» است (غرر الحکم، ص ۵۸۰)

برای تبیین این روایت و فهم معنای حضرت امیر، لازم است تا این روایت از چند جهت بررسی شود. به همین جهت در ابتدا معنای لغوی الفاظ روایت بررسی می شود، سپس تجزیه و ترکیب الفاظ روایت مطرح می گردد. در ادامه کلام حضرت امیر از لحاظ فصاحت و بلاغت مورد بررسی قرار می گیرد. در انتها نیز نوع کلامی امیر المؤمنین در این روایت مشخص می شود.

## ۱. بررسی لغوی

در مرحله اول معنای الفاظ این روایت را بررسی می‌کنیم؛ چرا که تعیین معنای موضوع له الفاظ یک جمله، اولین گام برای تبیین مفهوم جمله است.

۱-۱. کذب: کذب در لغت عرب به معنای خلاف راستگویی و خبر دادن برخلاف عقیده خود است. (مقایس اللغه، ج ۵، ص ۱۶۷؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۷۰۴؛ جمهره اللغه، ج ۱، ص ۳۰۵؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۳۱؛ المحيط فی اللغه، ج ۶، ص ۲۳۷)

۲-۱. أفسد: فسد به معنای خلاف صلاح می‌باشد و به معنی هلاک کردن و تلف کردن نیز می‌آید. (العین، ج ۷، ص ۲۳۱؛ المحيط فی اللغه، ج ۸، ص ۲۸۸؛ جمعره اللغه، ج ۳، ص ۱۲۴۹؛ تهذیب اللغه، ج ۱۲، ص ۲۵۷؛ لسان اللسان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۷۴؛ فرهنگ ابجدی متن ص ۶۶۴؛ المکنز العربی المعاصر، ص ۸۷)

۳-۱. مروّت: راغب اصفهانی می‌گوید: مروّت از ماده مرأ به معنای کمال مردانگی (مثل رجولیت که کمال مرد شدن است) می‌باشد (مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۲۱۹؛ فرهنگ ابجدی، ص ۸۰۳؛ معجم الأفعال المتداوله، ج ۱، ص ۷۰۲) در زبان فارسی نیز به معنای مردی، مردانگی، جوانمردی، بزرگواری، انصاف، عیاری، فتوّت (دهخدا)

## ۲. تجزیه

برای روشن شدن معنای دقیق حدیث آن را از جهت تجزیه کلمات در ادبیات عرب بررسی کنیم.

۲-۱. من: از «من» در اصل، برای عاقل استفاده می‌شود: (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (رعد/۱۴). ولی در ۳ مورد برای غیر عاقل نیز بکار می‌رود: یکی، موردی که غیر عاقل به منزله عاقل فرض شود؛ مورد دوم در جایی است که غیر عاقل با عاقل در آنچه (مَنْ) بر آن واقع می‌شود، اشتراک یابد (به علت تغلیبِ عاقل بر غیر عاقل)؛ و سویم مورد هرگاه غیر عاقل با عاقل در عمومیت همراه گردد و با (من) موصوله بین آنها جدایی بیفتد (معجم النحو: فرهنگ الفبای نحو: تألیف عبدالغنی دقر) و در حدیث امیرالمؤمنین، (من) برای ذوی العقول بکار رفته است.

(مَنْ) بر ۴ قسم تقسیم می‌شود:

۱. (مَنْ) استفهامیه (مَنْ بَعَثْنَا عَنْ مَرْقَدِنَا) (یس/۵۲) - (مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) (آل عمران/۱۳۵) یا مثل شعر حسّان بن ثالث در مدح امام علی (علیه السلام): (مَنْ كَانَ فِي الْقُرْآنِ سَمِيًّا مُؤْمِنًا / فِي تِسْعِ آيَاتٍ تُلِينُ عَزَارًا؟)

۲. (مَنْ) شرطیه (مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزِبْهُ) (نساء/۱۲۳) یا مثل کلام مولی علی (علیه السلام): (مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ) (کنز العمال)

(مَنْ) شرطیه، دو فعل بعد از خودش را جزم می‌دهد. (خواه لفظاً باشد و یا اینکه تقدیراً باشد که در حدیث، ۲ فعل شرط و جواب، محلاً مجزومند.

۳. (مَنْ) موصوله (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) (حج/۱۸) و مثل فرمایش مولی علی (علیه السلام): (وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمَلُوكِ وَالْدُنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ) (نهج البلاغه فیض الاسلام/ ص ۶۶۶)

۴. (مَنْ) نکره موصوفه دائماً بر آن، صفت داخل می‌شود و تمامی خصوصیات نکره را دارد و یکی از دلایل نکره بودنش این است که (رُبَّ) بر آن داخل می‌شود، چرا که هرگاه (رُبَّ) بر روی اسمی داخل شود، آن اسم باید نکره باشد، مانند قول سوید بن ابی کاهل الیشکری: (رُبَّ مَنْ أَنْضَجَتْ غَيْظًا قَلْبَهُ / قَدْتَمَنِي لِي مَوْتًا لَمْ يُطْعَم) و در این شعر، (مَنْ)، نکره موصوفه بوده و به معنای شخص یا رجل بوده و (أَنْضَجَتْ، صفت برای (مَنْ) است. (معنی الادیب/ بخش «مَنْ»)

با مطالبی که بیان شد مشخص می‌شود که (مَنْ) در حدیث مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، (مَنْ)، شرطیه است که یکی از نشانه‌های آن این می‌باشد که مابعدش دو فعل در محل جزم وجود دارد.

۲-۲. کذب: کَذَبَ فعل ثلاثی مجرد و متعدی به یک مفعول می‌باشد شاهدش این آیه شریفه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» می‌باشد که عکبری (التبیان فی اعراب القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸) و درویش (اعراب القرآن و بیانه، ج ۲، ص ۷۷۱) و دعاس (اعراب القرآن الکریم، ج ۳، ص ۲۷۶) و ... می‌فرمایند ما دوم موصوله و مفعول به کَذَبَ می‌باشد.

۳-۲. أفسد: (أَفْسَدَ) فعل ماضی از باب افعال می‌باشد و برای اینکه حدیث دقیق ترجمه شود ناچاریم معانی باب افعال را بررسی کنیم. معانی متعددی ذکر شده، از جمله: تعدیه (یعنی متعدی کردن فعل ثلاثی مجرد)، صیوروت (یعنی دارای مبدأ فعل شدن فاعل یا مفعول)، مطاوعه (اثر پذیری که این معنا، عکس

معنای تعدیه است)، معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه، ضدّ معنای ثلاثی مجرد، رسیدن وقت، داخل شدن فاعل در زمان، مفعول را دارای صفتی یافتن، سلب و تعریض. معنای غالبی این باب برای تعدیه می‌باشد. علاوه بر این ده معنا، معانی دیگری نیز وجود دارد که ضابطه‌ای برای آن معانی وجود ندارد (شرح شافیه ابن حاجب، ج ۱، ص ۹۱)

در این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، (افسد) را در معنای غالبی آن یعنی (تعدیه) بکار گرفته‌اند، چون فعل افسد در ثلاثی مجرد این فعل بر وزن (فَسَدَ)، به معنای تباه شد یا فاسد شد می‌باشد و این نشان می‌دهد که این فعل (افسد) در ثلاثی مجرد لازم استعمال شده است، و هنگامی که به باب افعال برده شد متعدی گشته و به معنای فاسد کردن آمده است.

۲-۴. مروت: ریشه اصلی مروت (مروء) بوده و در این اسم، قاعده اجرا شده است که عبارت است از اینکه: هرگاه همزه متحرک، بعد از (واو) یا (یاء) ساکن واقع شود، همزه به حرف مماثل ما قبل تبدیل شده و سپس ادغام صورت می‌گیرد. قلب همزه در این مورد، هر چند غالبی می‌باشد، لکن سماعی است مانند: (نَبِيٌّ: نَبِيٌّ) و گاهی همزه به حرف مماثل ما قبل خود تبدیل نمی‌شود مانند (نَسِيء، بَرِيء، هَنِيء و...). (مَرَوءة)، مصدر باب (مَرءٌ يَمَرءُ) که فعلی لازم است، می‌باشد.

۲-۵. هـ ها ضمیر کلمه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و برای متکلم، مخاطب و غائب بکار می‌رود، چرا که ضمیرهای مخاطب و متکلم، مرجعشان در نزد متکلم حضور دارد، نیازی نیست از اینکه در کلام نیز برای آن‌ها مرجعی ذکر شود و چون مرجع ضمیر غائب در نزد متکلم حضور ندارد و لذا واجب است که قبل از ضمیر غائب و گاهی اوقات نیز بعد از آن، مرجعی ذکر گردد تا به آن رجوع کند و در این حدیث شریف، ضمیر (ه) به (مَنْ) برمی‌گردد، یعنی مرجع ضمیر، کلمه (مَنْ) است. ضمیر می‌تواند متصل و یا منفصل باشد، همچنین ضمائر در زبان عربی، بر حسب نقشی که در جمله می‌گیرند، به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

۱. ضمیر متصل مرفوعی: هو ا و هی ا ن ت - ت (در فعل ماضی) أنت ا - و - و... (در فعل مضارع)

۲. ضمیر متصل منصوبی و مجرّوبی: هُ - هِما - هم - ک - کما و...

۳. ضمیر منفصل مرفوعی: هو - هِما - هم و...

۴. ضمیر منفصل منصوبی: اِياه - اِياک - اِياى و...

در کلام پر گوهر مولی علی (علیه السلام)، ضمیر از نوع متصل منصوبی می‌باشد.

### ۳. ترکیب

در مرحله بعد، برای تبیین مفهوم جمله، به مشخص کردن نقش هر کلمه در جمله نیاز است که در اینجا جمله حضرت امیر (علیه السلام) را ترکیب می‌کنیم.

۳-۱. من: ترکیب‌هایی را که برای (من) شرطیه می‌توان تصور کرد، در مواضع خاصی از کلام صورت می‌گیرند:

۱. مرفوع بنابر مبتدائیت: و این ترکیب در سه موضع، توانایی ظهور را دارد: یکی زمانی است که فعل شرط، ناقص باشد؛ مانند: «مَنْ يَكُنْ صَاحِبَ حَقٍّ لَا يَتَنَازَلُ عَنْ حَقِّهِ»؛ دیگری زمانی است که فعل شرط، لازم باشد؛ مانند: «مَنْ صَبَرَ نَالَ»؛ و سوم زمانی است که فعل شرط، متعدی‌ای باشد که بر روی مفعول<sup>۱</sup> به بعد از خودش عمل کرده باشد مانند (مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ) (موسوعه علوم العربیه لأمیل بدیع یعقوب). عامل رفع (من) شرطیه، عامل معنوی است یعنی (ابتدائیت) است.

۲. منصوب بنابر مفعولیت: و این در زمانی است که فعل شرط، فعل متعدی‌ای باشد که بعدش مفعول<sup>۲</sup> بهی نیامده باشد تا این فعل بر (مفعول<sup>۳</sup> به) عمل کند مانند (مَنْ تَكَافَىءَ الْأَفْئَةُ) (موسوعه علوم العربی لأمیل بدیع یعقوب، ج ۹، ص ۱۶۴، چاپ دارالکتب العلمیه لبنان، سال ۱۴۲۷ هـ. ۲۰۰۶ م)

۳. مجرور بنابر تقدّم حرف جرّ بر (من) شرطیه: مانند (عَلَى مَنْ تَسَلَّمَ أُسْلِمَ) (موسوعه علوم العربیه لأمیل بدیع یعقوب) و یا تقدّم اسم نکره‌ای قبل از (من)، در حالی که آن اسم نکره، احتیاج به شناخته شدن داشته باشد مانند (كِتَابَ مَنْ تَقْرَأُ أَقْرَأُ) (موسوعه علوم العربیه لأمیل بدیع یعقوب، ج ۹، ص ۱۶۴)

عامل در (من) شرطیه، در زمانی که منصوب باشد، فعل شرط است. و باید دانست که عامل مجروریتش اختلاف است. بعضی گویند که مضاف عامل در آن می‌باشد و بعضی گویند که حرف جرّ محذوفی، عامل در آن است (این اختلاف در جایی است که آن اضافه، اضافه معنوی باشد)

بنابراین توضیحات داده شده در این بخش و بخش‌های گذشته، می‌توان نتیجه گرفت، در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو احتمال ترکیب وجود دارد:

### الف. شرطیه:

۱. (من): شرطیه و مبتدا - اسم و محلاً مرفوع بنابر ابتدائیت - مبنی.

۲. (کذب): فعل شرط و لازم و (هو)ای که درونش مستتر است جوازا، فاعل آن است که به (من) شرطیه عود می‌کند - محلاً مجزوم.
۳. (أفسد): جواب شرط و (هو)ای که درونش مستتر است جوازا، فاعل آن است که به معنایی در (کذب) برمی‌گردد یعنی (کذب) است.
۴. (مروّت): مفعولٌ به برای (أفسد) می‌باشد.
۵. (ه): مضافٌ الیه برای (مروّت) است که عود به (من) می‌کند.

#### ب. موصوله

۱. (مَن): موصوله و مبتدا - اسم - مبنی و محلاً مرفوع بنا بر ابتدائیت
۲. (کذب): صله برای (مَن) و محلّی از اعراب ندارد - فعل است و فاعلش به صورت جوازی، درون خودش مستتر است که عائد جمله صله است و به (مَن) برمی‌گردد.
۳. (أفسد): خبر برای (مَن) - فعل است و فاعلش به صورت جوازی، درون خودش مستتر است که به معنایی در (کذب) برمی‌گردد - محلاً مرفوع است بنا بر اختلافی که در عاملش در بین نُحّات وجود دارد.
۴. (مروّت): مفعولٌ به برای (أفسد) است.
۵. (ه): مضافٌ الیه برای (مروّت)

#### ۴. فصاحت کلام

فصاحت اعم و بلاغت اخص است (به دلیل اینکه در تعریف بلاغت فصاحت آورده شده یعنی (مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال) در صورتی که در تعریف فصاحت، بلاغت آورده نشده است) و لذا هر بلاغتی فصاحت است ولی هر فصاحتی بلاغت نیست) و شناخت اخص، موقوف بر شناخت اعم است و اعم، مأخوذ در تعریف اخص می‌شود نه عکس، مانند انسان و حیوان، پس اعم مقلّم بر اخص است (مفصل شرح المطول، ج ۱، ص ۲۰۸) و به خاطر همین، ما در این مقاله، ابتداءً بحث از فصاحت روایت مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌کنیم و بعد، بحث از بلاغت و نکته‌های بلاغی را بیان می‌کنیم ان شاءالله در قول امیرالمؤمنین، هیچگونه مخلّ در فصاحت کلام وجود ندارد، چه از نظر تنافر کلمات و چه تقیید لفظی و معنوی و چه ضعف تألیف و کلامی روشن است و بر دل‌ها و جان‌ها می‌نشیند.

یکی از اقسام فصاحت، فصاحت متکلم است. به ملکه‌ای گفته می‌شود که متکلم به وسیله آن، برای اینکه مقصودش را به صورت فصیح بیان کند، می‌تواند از آن استفاده کند و متکلم زمانی فصیح است که آن ملکه در آن یافت شود و اگر چنین نباشد، شخص فصیح نیست (جواهر البلاغه) هر چند اتفاقاً، کلام فصیحی بر زبانش جاری می‌شود.

در این روایت مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تمام نکات فصاحت رعایت شده و نگاه به چنین کلام زیبا و فصیحی، نشان دهنده آن است که از فردی صادر شده که دارای صفت پایداری و ملکه در فصاحت است و این فرد می‌تواند در هر زمان و مکانی کلامش را فصیح ادا کند.

## ۵. بلاغت

کلام و روایات ائمه اطهار، از جمله مولای متقیان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از جهت انگیزه‌های بلاغی طوری است که بر جان دوست و دشمن می‌نشیند و کلامش را طوری می‌آورند که مانند اقیانوس بی‌ساحل، دریایی از معارف دنیوی و اخروی را دربرمی‌دارد، و مروارید و طلاها از جهت ارزش و گرانبهائی، شبیه به کلام این بزرگواران می‌باشند

با توضیحاتی که در خطوط بالا در مورد وجود صفت بلاغت در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده شده به این نتیجه می‌رسیم که این اقوال گرانبها و شیرین از لسان کسی خارج نمی‌شود مگر آنکه قوه و ملکه فصاحت در او باشد و لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دربردارنده آن ملکه هستند و در دل و قلب ایشان رسوخ کرده است.

## اسلوب و روش بیانی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

چند روش برای بیان کلام وجود دارد:

۱. روش علمی: این روش، نیازمند منطق درست و اندیشه صحیح است و دور از هر گونه خیالات شعری و... است، زیرا این سبک به خرد خطاب می‌کند و اندیشه را رهایی، و حقیقت‌های علمی را می‌گشاید لذا باید با بیانی نیکو برای اندیشه‌ها اظهار شود و باید از واژه‌های واضح و یک معنا استفاده شود (جواهر البلاغه، ص ۳۳)



۲. روش ادبی: زیبایی، بالاترین صفت این سبک است. زادگاه زیبایی آن، خیال و تصور ریزه‌کارانه در وجه شبه‌های دوری است که بین اشیاء وجود دارد و به مفاهیم معنوی، جامه‌ی محسوس می‌پوشاند و به محسوسات، لباس معنوی. لذا از آنجا که شعر و نثر هنری، مکان و زادگاه روش ادبی است، سبک ادبی در این دو شکوفا می‌کند (جواهر البلاغه، ص ۳۳)

۳. روش خطابی: در این سبک، نیروی معانی و الفاظ، توان دلیل و برهان و... بروز پیدا می‌کند. در این روش، سخنور به اراده شنوندگان روی می‌کند، تا تصمیماتشان را برانگیزد و همتهایشان را به قیام کردن بخواند.

آشکارترین ویژگی این سبک، گزینش کلمات استوار و با آهنگ می‌باشد. (جواهر البلاغه، ص ۳۳)  
و لذا مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برای اینکه سخن گرانها و گرانسنگشان در جان و دل مخاطب نفوذ کند و آنان را به راستگویی گرایش دهند می‌فرماید (من کذب) یعنی هر کسی که می‌خواهی باشی؛ اگر دروغ بگویی مروّت و جوانمردیت فاسد می‌شود، پس، از فاسد شدن جوانمردیت درس بگیر تا موقعی به آن دچار نشوی و لذا، کلام امیرالمؤمنین آنقدر نافذ بود که همّت و عزم مردم و مستمعین را برمی‌انگیخت تا چنین عملی را مرتکب نشود.

### نوع کلامی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

کلام بر دو قسم تقسیم می‌شود: ۱. انشائی (کلامی که در آن، احتمال صدق و کذب نمی‌رود لذاته (زیرا در این کلام، نسبت کلامیه علت ایجاد نسبت خارجیّه است) ۲. خبری (کلامی که در آن، احتمال صدق و کذب وجود دارد لذاته (چرا که در این کلام، نسبت خارجیّه علت وجود نسبت کلامیه است) (جواهر البلاغه، ص ۵۵)

کلام مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از نوع کلام خبری است، پس ما در حول محور غرض‌هایی که در جمله خبریّه وجود دارد. ان شاءالله بحث خواهیم کرد.

اصل در جمله‌ی خبریّه آن است که برای دو غرض بکار رود:

۱. فائده الخبر: قصد متکلم برای بیان آن خبر، آگاهی و فائده دادن به مخاطب است (مختصر المعانی، ص ۳۳) و غرض فائده الخبر در زمانی صورت می‌گیرد که مخاطب، جاهل از خبر باشد. (جواهر البلاغه، ص ۴۲)

۲. لازم الفائده: زمانی که مخاطب، عالم به خبر است (مختصر المعانی، ص ۳۴) ولی هدف متکلم برای بیان این نوع خبر، اعلام آگاهی متکلم برای مخاطب است، مثل زمانی که دانش آموزی، موفقیت خود را در امتحان نهان کرده است، ولی پدر از راه دیگری از این قضیه بو برده است و به فرزندش می فهماند که از قبولی او در امتحان، آگاهی و یا گمان دارد. (جواهر البلاغه، ص ۴۳)

گاهی اوقات، خبر از این دو غرض اصلی خارج می شود و به غرض دیگری روی می آورد مانند (۱). تأویل بردن عالم به فائده الخبر به منزله جاهل به فائده الخبر؛ مثل اینکه تو برای کسی که می داند نماز واجب است در حالی که مخاطب نماز، نمی خواند بگویی (الصلاه واجبه) ۲. (تأویل بردن عالم به لازم الفائده به منزله جاهل به آن) مثل کسی که پدرش را اذیت می کند در حالی که می داند شما، پدرش را می شناسی، سپس به آن شخص می گویی (هذا أبوک). قائل این روایت، یعنی مولای متقیان علی (علیه السلام)، قطعاً در هنگام بیان این حدیث، بنابر اغراض، این روایت را گفتند ولی چرا که ایشان در بین ما نیستند تا بپرسیم غرضشان از این حدیث چه بوده است، مجبوریم به بررسی اغراض این روایت پردازیم:

اغراض به دو دسته تقسیم می شوند:

۱. اولیه (اصلی) یعنی در عرف و جامعه، اولین غرض و فکری که نسبت به مطلبی در ذهن، وارد می شود، نه اینکه متکلم از بیان آن مطلب، غرض را قصد کرده باشد که در عرف، آن غرض، خارج از غرض اولیه و اصلی است و مانوس با ذهن آنان نباشد مانند فائده الخبر و لازم الفائده.

اگر بخواهیم بنابر غرض اصلی، روایت مولا امیرالمؤمنین را بررسی کنیم، می توانیم بگوییم که این جمله خبریه، فائده الخبر است (یعنی مستمعین کلام امیرالمؤمنین، نسبت به این کلام، جاهل بودند)

۲. ثانویه: یعنی اینکه متکلم، از این مطلبی که تکلم کرده، غرض اصلی و اولی آن را قصد نکرده باشد، بلکه از غرض اصلی خارج شده و آن را تنزیل می دهد.

غرض هایی که از مطلبی گرفته می شود، از راه ذوق سلین و سیاق کلام و قرائن حاصل می شود و اینطور نیست که ملاکی برای شناخت این اغراض نیست و مرجع این اغراض، معرفت خود شخص است و لذا، امکان دارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلامشان، از اغراض ثانویه استفاده کرده باشند که به بررسی آن می پردازیم:

۱. امکان دارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مستمعین خودشان را با وجود اطلاع به این خبر، به منزله جاهل به فائده الخبر فرض کرده باشند و امکان داشت که بعضی از مستمعین، با وجود علم به فائده

الخبر، ولی باز دروغ می‌گفتند و حضرت نیز برای تأکید و توییح آنان، این کلام را بر زبان خودشان جاری می‌کردند.

۲. امکان دارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از بیان این قول، این غرض را قصد کرده باشند که آنان، از فاسد شدن جوانمردی و زائل شدن آن، با کمی فکر کردن، عبرت بگیرند تا با انجام ندادن این کار زشت، دچار فاسد شدن جوانمردیشان نشود.

امکان دارد غیر از این اغراض، اغراض دیگری نیز وجود داشته باشد و بستگی به ذوق سلیم سرشار شخص دارد که چه غرضی را از مطلبی أخذ کند.

### نتیجه‌گیری

کذب در لغت عرب به معنای خلاف راستگویی و خبردادن برخلاف عقیده خود است. فسد به معنای خلاف صلاح می‌باشد و به معنی هلاک کردن و تلف کردن نیز می‌آید. مروّت از ماده مرأ به معنای کمال مردانگی (مثل رجولیت که کمال مرد شدن است) می‌باشد

(مَن) در حدیث مولی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، (مَن)، شرطیه است که یکی از نشانه‌های آن این می‌باشد که مابعدش دو فعل در محل جزم وجود دارد. کَذَبَ فعل ثلاثی مجرد و متعدی به یک مفعول می‌باشد. (أفسد) فعل ماضی از باب افعال می‌باشد و در معنای غالبی آن یعنی (تعدیه) بکار گرفته‌اند. ریشه اصلی مروّت (مروء) بوده است. در کلام پر گوهر مولی علی (علیه السلام)، ضمیر از نوع متّصل منصوبی می‌باشد. و به (مَن) برمی‌گردد، یعنی مرجع ضمیر، کلمه (مَن) است.

در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو احتمال ترکیب وجود دارد:

۱. (مَن): شرطیه و مبتدا - اسم و محلاً مرفوع بنابر ابتدائیت - مبنی. (کذب): فعل شرط و لازم و (هو)ای که درونش مستتر است جوازا، فاعل آن است که به (مَن) شرطیه عود می‌کند - محلاً مجزوم. (أفسد): جواب شرط و (هو)ای که درونش مستتر است جوازا، فاعل آن است که به معنایی در (کذب) برمی‌گردد یعنی (کذب) است. (مروّت): مفعولٌ به برای (أفسد) می‌باشد. (ه): مضافٌ الیه برای (مروّت) است که عود به (مَن) می‌کند.

۲. (مَن): موصوله و مبتدا - اسم - مبنی و محلاً مرفوع بنابر ابتدائیت. (کذب): صله برای (مَن) و محلّی از اعراب ندارد - فعل است و فاعلش به صورت جوازی، درون خودش مستتر است که عائد جمله صله

است و به (مَنْ) برمی گردد. (أفسد): خبر برای (مَنْ) - فعل است و فاعلش به صورت جوازی، درون خودش مستتر است که به معنایی در (كَذِب) برمی گردد - محلاً مرفوع است بنا بر اختلافی که در عاملش در بین نُحَات وجود دارد. (مروّت): مفعول به برای (أفسد) است. (ه): مضافٌ الیه برای (مروّت) در این روایت مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تمام نکات فصاحتی رعایت شده و نگاه به چنین کلام زیبا و فصیحی، نشان دهنده آن است که از فردی صادر شده که دارای صفت پایداری و ملکه در فصاحت است و این فرد می تواند در هر زمان و مکانی کلامش را فصیح ادا کند. و از لحاظ بلاغی به گونه ای است که این سخن گرانبها و گرانسنگشان در جان و دل مخاطب نفوذ کند و آنان را به راستگویی گرایش دهند می فرمایند.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی.
۲. ابن دریه، محمد بن حسن، جمهره اللغه، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۳۸۴.
۳. ابن زکریا، احمد بن فارسی، معجم مقاییس اللغه، قم، الحوزه العلمیه بقم، ۱۳۶۲.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۳۶۳ق.
۵. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغه، قاهره، دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷.
۶. امیل بدیع، یعقوب، موسوعه علوم العربی چاپ دار الکتاب العلمیه لبنان، سال ۱۴۲۷هـ. ۲۰۰۶م.
۷. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، تهران، اسلامی، ۱۳۷۵.
۸. تفتازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی، قم، دار الفکر، ۱۳۷۰.
۹. تمیمی آمدی، غرر الحکم، قم، دار الکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۳.
۱۰. حجت هاشمی خراسانی، علی، مفصل شرح مطول، قم، حاذوق، ۱۳۷۲.
۱۱. حیدری، محمد، معجم الافعال المتداوله، قم، مرکز العاملی للدراسات الاسلامیه، ۱۳۸۱.
۱۲. خاتمی، احمد، آفات زبان، تهران، موسسه فرهنگی ناب، ۱۳۸۶.
۱۳. خلیل بن احمد، العین، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۲.
۱۴. درویش، محیی الدین، اعراب القرآن الکریم، بی جا، موسسه الایمان، ۱۴۰۳ق.
۱۵. دقر، عبدالغنی، معجم النحو: فرهنگ افبای نحو، تهران، چاپار، ۱۳۸۹.

۱۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۵.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، مصر، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴.
۱۸. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، شرح شافیه ابن حاجب، تهران، دار الممجتبی، مکتب  
پارسا، ۱۳۹۰.
۱۹. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغه، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
۲۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۲.
۲۱. عکبری، عبدالله بن حسین، التبیان فی اعراب القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۵ ق.
۲۲. قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۱.
۲۳. قمی، عباس، سفینه البحار، قم، دارالاسوه، ۱۴۱۶ ق.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، مکتب الاسلامیه، ۱۳۴۸.
۲۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی،  
۱۳۷۱.
۲۶. معلوف، لویسی، المنجد فی اللغه، بیروت، دار المشرق، ۱۳۴۸.
۲۷. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل، قم، تهران، المکتبه الاسلامیه، اسماعیلیان، ۱۳۴۲.
۲۸. هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۱۳۱۳، برگزیده فرهنگ قرآن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۲۹. هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، قم، بخشایش، ۱۳۷۹.